

نشده است... بنابراین فقط می‌توان به این نتیجه رسید که هیأت اجرائی حزب کمونیست ایتالیا همه را مسؤؤل می‌شناسد، و معتقد است که همه را می‌باید دعوت به‌نظم کرد. راست است که این نظر در انتهای نامه تصحیح شده، و آمده است که زینوویف و تروتسکی و کامنف گروهی هستند که «از همه بیشتر مسؤؤل» این وضعیتند. بعد اضافه کرده‌اید که: «مایلیم احساس اطمینان کنیم که اکثر اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی قصد زیاده‌روی ندارند، و قصد سوءاستفاده از پیروزیهای خویش، و نمی‌خواهند واکنشهای شدید نشان دهند.» جمله «مایلیم احساس اطمینان کنیم» مفهومی جدی داد، معنی آن در حقیقت این است که احساس اطمینان نمی‌کنیم. حالا، گذشته از تمام ملاحظات در مورد بجا بودن این پادرمیانی در این مباحثه و مختصری سرزنش کردن اکثریت کمیته مرکزی - گذشته از توجه به این مطلب که برداشتن چنین قدمی اثری ندارد جز اینکه در حال حاضر به نفع مخالفان است و گذشته از تمام این مسائل مربوط به لحظه و زمان - آیا اصلا سرزنشی را متوجه اکثریت کمیته مرکزی دانستن رواست؟

تولیاتی فکر می‌کرد که روا نیست. او با گروه استالین - بوخارین، بالاترین درجه توافق را داشت، و در نظرش درست آن بود که مبارزه با دسته زینوویف - تروتسکی - کامنف تا آخرین حد ادامه یابد. بنابراین نمی‌توانست با تقاضای نامه در مورد «واکنشهای شدید نشان ندادن» موافق باشد:

زندگی داخلی حزب، در حزب شوروی، بیشك، جنبه خشن خاص خودش را دارد، و باید هم داشته باشد. اگر احزاب غربی، علیه چنین خشونتی در رهبری روسیه مداخله کنند، اشتباهی خطیر مرتکب شده‌اند... احزاب خارجی حق دارند که در مورد شدت گرفتن بحران داخلی حزب روسیه نگران باشند، و کاملا حق دارند که نهایت کوشش خود را بکار برند که این بحران را تخفیف بخشند. ولی کاملا مشهود است که اگر کسی با خط‌مشی کمیته مرکزی توافق دارد، بهترین راه کمک برای فائق آمدن بر بحران، این است که توافق خود را با این خط‌مشی بی‌هیچ ملاحظه‌ای اعلام دارد.

گرامشی بعد از گرفتن پاسخ تولیاتی نظرش را تغییر نداد. تولیاتی بعدها در نامه‌ای به جانسیرو فراتا نوشته است: «گرامشی نامه مرا توسط یکی از کارمندان سفارت شوروی در رم دریافت داشت. احتمالا آن را در سفارت شوروی که به وسیله آن نامه را برایش فرستاده

بودند با شتاب خوانده و بیدرنگ در یادداشتی کوتاه پاسخ آن را داده و دلایل مرا رد کرده بود. این آخرین تماس مستقیم گرامشی و تولیاتی است. آنان دیگر نه هرگز یکدیگر را دیدند و نه نامه‌ای رد و بدل کردند. جلسه عمومی کمیته مرکزی با شرکت «کمیسیون نظارت مرکزی» حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی از ۲۳ تا ۲۶ اکتبر در مسکو برگزار شد. تقاضای گرامشی در مورد بکار نبردن «واکنشهای شدید» طبعاً تأثیری نداشت. در این زمان گروه استالین - بوخارین در راه پیروزی کامل پیش می‌رفت. اولین ثمرات این پیروزی اخراج تروتسکی و کامنف از هیأت اجرائی حزب، یعنی دفتر سیاسی، و برداشتن زینوویف از ریاست بین‌الملل بود (بوخارین جانشین او شد).

پس از نامه گرامشی، دبیرخانه بین‌الملل تصمیم گرفت نماینده‌ای به ایتالیا بفرستد و اهمیت اختلافات در حزب روسیه را توضیح دهد. جلسه‌ای سری در والپول چه‌ورا^{۱۰}، در نزدیکی جنوا تشکیل شد، که قرار بود در آن این نماینده - ژول هومبرد روز - از اول تا سوم نوامبر با هیأت اجرائی حزب ایتالیا به‌گفت‌و‌شنود بنشیند. ولی درست روز قبل از این جلسه، یعنی ۳۱ اکتبر، به دلیل نقشه سوء قصد دیگری به جان موسولینی، حوادث پیش‌بینی نشده‌ای بسرعت روی داد. این بار حادثه در بولونیا رخ داد و آن را به پسرک پانزده ساله‌ای به نام آنتو تسامبونی^{۱۱} نسبت دادند. باردیگر به بهانه این سوء قصد خشونت فاشیستی با حمله‌های مکرر و یورشهای انتقامی (از جمله حمله به خانه بند توکروچه در ناپل) شدت یافت. حرکت برای گرامشی توأم با مخاطره بود. مع‌هذا از رم خارج شد و به طرف والپول چه‌ورا رفت. تولیاتی از آنچه برگرامشی گذشت به وسیله رفقای دیگری که در آن زمان به گرامشی خیلی نزدیک بودند باخبر شده است:

می‌خواست از طریق میلان به جنوا برود، در آنجا چند نفر از رفقا انتظارش را می‌کشیدند. اما نتوانست در میلان از قطار پیاده شود. یکی از بازرسان پلیس او را در قطار نگه داشت و به او گفت، «لطفاً برای مصلحت خودتان به‌رم برگردید، آقا». و گرامشی هم همین کار را کرد. اولین قطار را گرفت و به‌رم رفت و رفقا را در میلان و جنوا از خطر نجات داد؛ ولی خود دیگر نتوانست به جلسه والپول چه‌ورا، که خودش را برای آن آماده کرده بود برود.

10. Valpolcevera

11. Anteo Zamboni

چند روز بعد گرامشی به یولیا نوشت: «من به سبب حادثه‌ای نابهنگام ناگزیر به رم بازگشتم.» جلسه نزدیک جنوا که قرار بود مسائل را روشن کند، کمترین تأثیری نگذاشت. روجرو گریکو در ۳۰ نوامبر گزارشی درباره آن برای تولیاتی تهیه کرد: «جلساتی بی‌حادثه از ۱۰/۳۱ تا ۱۱/۲! آمادئو (بوردیگا) و آنتونیو (گرامشی) و آنجلو (تامکا) و چندتن دیگر حضور نداشتند. عده ما بسیار قلیل بود... هیچ الری نیست از این که هومبردر روز در صدد برآمده باشد که پس از جلسات بی‌عاصل والپول چه‌ورا گرامشی را جداگانه ملاقات کند، هرچند گرامشی رهبر حزب کمونیست ایتالیا، و الهامبخش سندی بود که به مسکو فرستاده شده بود. ولی وخامت سریع اوضاع داخلی احتمالاً توضیحی است برای این اهمال.

در ۵ نوامبر شورای وزیران فاشیست، به بهانه حادثه بولونیا ضربه نهائی را به ته‌مانده مختصری که از آزادیهای دموکراتیک ایتالیا بجا مانده بود، وارد ساخت. دولت قصد داشت که همه گذرنامه‌ها را لغو کند، دستور بدهد که به طرف هرکس که قصد عبور بی‌اجازه از مرزها را داشته باشد شلیک شود، و دست‌آخر همه نشریات ضدفاشیستی را ممنوع سازد و همه احزاب و تشکیلاتی را که بنحوی با دستگاه مخالف بودند منحل کند. آنها حتی لایحه‌ای قانونی برای برقراری مجدد مجازات اعدام و تشکیل دادگاههای خاص آماده کرده بودند. قرار بود که مجلس درباره لوایح جدید در نهم نوامبر جلسه تشکیل دهد و آنها را تصویب کند.

کامیلا راورا ۱۲ در اواخر نوامبر در گزارشی به تولیاتی نوشت:

مدتی بود که ما اصرار داشتیم آنتونیو به «خارج» برود و دفتری در خارج دایر کند و به وظایف و کارهای خاصی برسد که با دفتر مرکزی ما در اینجا ارتباط نزدیک داشته باشد. آنتونیو به‌طور کلی با این فکر موافق نبود؛ معتقد بود که چنین قدمی فقط وقتی باید برداشته شود که کارگران خود ببینند که این اقدام موجه و لازم است؛ و رهبران باید تا آخرین لحظه‌ای که ممکن است، در خود ایتالیا بمانند؛ و بسیار چیزهای مختلف دیگر که همه درخور توجهند.

یکی از انگیزه‌های مهم فکر گرامشی این بود که در اجلاس نهم نوامبر مجلس حضور داشته باشد. ولی شاید هم هنوز تصور می‌کرد که

از مصونیت پارلمانی برخوردار است. بعضی از حوادث اخیر، در این مورد به او این خوشبینی باطل و پیهوده را داده بود. در ۶ نوامبر روزنامه ایل تهوره ۱۲ سرمقاله‌ای به قلم روبرتو فاریناچی منتشر کرد که در آن پیشنهاد شده بود نمایندگان مخالف از مجلس اخراج شوند؛ دلیلی که برای این کار ارائه شده بود «سهمل گذاشتن وظایف پارلمانی» از زمان انشعاب آونتینه بود. ولی این دلیل نمی‌توانست در مورد نمایندگان کمونیست صادق باشد، چون آنان کرسیهای خود را در مونته‌چیتوریو مدت‌ها پیش دوباره اشغال کرده بودند - و در حقیقت هم اسامی آنان در فهرست اسامی ایل تهوره نیامده بود. احتمالاً اعتماد گرامشی از اینجا سرچشمه گرفته بود. او عده‌ای از همکاران را در غروب هشتم نوامبر در مونته‌چیتوریو گرد آورد و اتسیو ریبولدی ۱۴ را آماده کردند که روز بعد علیه مقرر ساختن دوباره مجازات اعدام و علیه پیشنهاد فاریناچی در مورد محروم کردن وکلای آونتینه از کرسیهایشان، سخنرانی کند. همان شب ضربه وارد شد.

[ریبولدی بیاد دارد]: «حدود ساعت هشت موسولینی، فاریناچی و آوگوستو توراتی ۱۵ را به کاخ کیجی احضار کرد و گفت که اسامی نمایندگان کمونیست باید به فهرست اضافه شود. فاریناچی اشاره می‌کند که این پیشنهاد بیرون کردن آونتینه را براساس اعمال در کارهای پارلمانی توجیه می‌کند، در حالی که کمونیستها در حقیقت در کارها شرکت داشته‌اند. موسولینی جواب می‌دهد که شاه این را خواسته است. شاه خود را در مسأله کودتا وارد کرده بود و حاضر بود از آن پشتیبانی کند، ولی فقط به این شرط. بعد، گرامشی که از این تغییرات لحظات آخر هیچ نمی‌دانست، مونته‌چیتوریو را به سوی خانه‌اش که درست بیرون دروازه پیا ۱۶ قرار داشت ترک گفت. ساعت ده و نیم آن شب دستگیر شد، اگرچه هنوز طبق قانون از مصونیت پارلمانی برخوردار بود. بلافاصله بعد از آن به یولیا نوشت:

می‌گفتی که هنوز جوانیم و می‌توانیم امیدوار باشیم که با هم شاهد رشد فرزندانمان باشیم. حالا باید سخت به این فکر دل بیندی و هر بار که به من، یا به من و کودکانمان، می‌اندیشی، آن را بیاد بیاوری. مطمئنم که قوی و شجاع خواهی بود، همانگونه که همیشه بوده‌ای. ناگزیری حتی بیش از گذشته چنین باشی، تا فرزندانمان چنانکه شاید و باید بزرگ

13. Il Tevere

14. Ezio Riboldi

15. Augusto Turati

16. Pia

شوند و از هر بابت شایستگی تو را داشته باشند.

و به مادرش نوشت:

من در روزهای اخیر زیاد به فکر شما بوده‌ام. و به فکر دردهای تازه‌ای که برایتان به ارمغان آورده‌ام، به سن شما، و به تمام مصائب و دردهائی که تا به حال تحمل کرده‌اید. بناچار باید علی‌رغم این همه قوی بمانید، نباید کمتر از من قوی باشید، و باید مرا ببخشید، با تمام شفقت ناشی از عشق بزرگ شما و خوبیتان. علم به اینکه شما درد و رنج را با شکیبائی و استقامت تحمل می‌کنید برای آنکه به من استقامت بیشتر ببخشید کافی خواهد بود... من بی‌تشویش و آرامم. در ته دلم آماده همه چیز بودم. کوشش خواهم کرد تا تمام مشکلاتی را که برایم تدارک دیده‌اند جسماً تحمل کنم، و متانتم را از دست ندهم... مادر عزیزم، عزیزان من، دلم بخصوص در این لحظات از این فکر که من همیشه نسبت به همه شما آن نیکی و مهر لازم را که بیشک همه سزاوارش بودید نداشته‌ام، گرفته و سنگین است. با این همه، اگر می‌توانید، دوستم بدارید و به یادم باشید.

سفر پر مشقت گرامشی آغاز شده بود.

۲۳

هرگونه تصویری در این زمینه که گرامشی، به دلیل اشتیاق به شهادت، درحالی که می‌توانسته است فرار کند، تن به دستگیر شدن داده است، متضمن احساساتی است که کاملاً با شخصیتی که از گرامشی می‌شناسیم مغایر است. گرامشی به‌هیچ‌روی تمایلی به انجام کارهای نمایشی، اهم از کوچک و بزرگ، از خود نشان نمی‌داد. بعدها با طنز و اندکی با تلخی، به تاتیانا نوشته است:

بر روی هم دلت می‌خواهد مرا مردی تصویر کنی که با اصرار درد و رنج کشیدن و شهیدشدن را حق خود می‌داند و حاضر نیست حتی یک دقیقه، از هر نوع کیفری، تن بزند. تو مرا به‌صورت گاندی دیگری می‌بینی که می‌خواهد دنیا را به درد کشیدن مردم هندوستان متوجه سازد؛ یا به صورت ارمیای دیگری یا الیا، و یا هرچه نام این پیامبر یهودی است که بعد و در حضور همگان چیزهای پلید می‌خورد تا خشم خدایان را به‌خود جلب کند...

در حقیقت، گرامشی فوق‌العاده از نتیجه عملی، و معنای هر شکل از عمل، آگاه بود؛ و همیشه از اداهای بی‌نتیجه نفرت داشت. از خودگذشتگی نمایشی، تله‌ای احساساتی بود که او نمی‌خواست در آن بیفتد و گواه بر این مدعا رفتار او بود. در طول سالهای زندان: به هیچ‌ناراحتی و درد اضافی و غیرلازم، که برای رفع و دفع آن می‌توانست از حقوق قانونی و مقررات زندان استفاده کند، تن در نمی‌داد (از جمله حق داشتن نوشت افزار و کتاب، یا انتقال به بخش خصوصی زندانیان بیمار، یا داشتن سلول اختصاصی، یا تقاضای تجدید محاکمات، و یا آزادی با قید ضمانت). ولی از طرف دیگر هرگز تقاضای تسهیلاتی نمی‌کرد

که قانون تضمین نکرده بود، چون برآوردن چنین تقاضاهائی محتمل بود تعبیر به لطف خاص دستگاه به او شود. آنچه حقیقتش بود می‌گرفت، ولی هرگز کاری نمی‌کرد که کمترین سایه تردیدی بر این مطلب که او حریفی ناسازشکار و مبارز است بیندازد. در نامه‌ای که به برادرش کارلو نوشته است چنین می‌خوانیم:

اقدام برای شناساندن اینکه نوشتن حق مسلم من است در جریان می‌باشند. مهلتی لازم است... می‌بینم که باز قاتیانا مشغول بافتن افسانه است در این باره که چگونه زندانی بودن را به تحت نظر بودن در خانه، به دلایل سلامت جسمی می‌توان تبدیل کرد - همه هم ممکن است بدیهی و مطابق کتاب قانون باشند، اما در واقع چنین کاری فقط به عنوان لطف خاص نسبت به من امکان‌پذیر است و این لطف فقط در صورتی شامل حال من خواهد شد که تقاضائی رسمی بنویسم، و دلیل را هم عوض شدن عقایدم ذکر کنم و اینکه حالا این چیز و آن مطلب را دریافته‌ام، و از این قبیل. قاتیانا هیچ‌گاه به فکر این مسائل نیست. ساده‌دلی مطلق او گاه مرا به وحشت می‌اندازد، زیرا که به هیچ وجه قصد آن ندارم که در مقابل هیچ‌چیز و هیچ کس زانو زخم و رفتار و روشم را به هیچ روی تغییر دهم. آنقدر بردبار هستم که با آرامش با تمام نتایج مقدمه‌ای که خود چیده‌ام روبرو شوم. مدت‌ها بود که می‌دانستم، چه اتفاقاتی ممکن است برایم بیفتد. روی دادن آنها تنها مرا در عقایدم راسختر کرده است، و ذره‌ای متزلزل نساخته است، چون وضع چنین است باید به قاتیانا گفته شود که حتی تفوه به چنین افسانه‌ها نادرست است. زیرا که صرف گفتن آنها ممکن است کسی را به این فکر سوق دهد که خود من چنین امکاناتی را در نظر آورده‌ام.

این فکر آخر او را «تا سرحد جنون» عصبی می‌کرد و سبب می‌شد نسبت به قاتیانا شدیداً بی‌ادبی کند. به او نوشت: «هیچ یک از مداخلات تو، جز آنکه بر موضوع من که چون بلور روشن است سایه شکی بیندازد، خاصیت دیگری نداشته است (در مورد دیگران نیز، ولی بخصوص در مورد من). چرا متوجه نیستی که تو نمی‌توانی، اصلاً نمی‌توانی، که اهمیت شرافت و تشخیص مرا در مسائلی از این مقوله درک کنی؟... من فقط می‌خواهم خاطر نشان سازم که برای آدمی چون تو - یک نفر بیگانه - به طور قطع غیرممکن است که فضای سیاه و هاری از رحمی که من گذرانده‌ام، تجسم کند.» نکته این بود که گرامشی حاضر نبود تقاضائی بیشتر از مختصری که قانون و مقررات اجازه می‌داد بکند. در مورد امکان تجدید محاکمه برای کارلو توضیح داده است: «روی هم رفته

تصور می‌کنم که آدمی در موقعیت من، باید هر قدمی را که قانون راهش را باز گذاشته است بردارد، بی‌آنکه دل به‌امیدی واهی ببندد. بعد لااقل می‌دانم که همه اقدامات قانونی را کرده‌ام تا نشان دهم که من بی‌مجاز قانونی بازداشت و زندانی شده‌ام.»

پس از بازداشت، در ابتدا او را برای سکونت اجباری به جزیره کوچک اوستیکا^۱ فرستادند. در میان ۱،۶۰۰ نفر ساکنان این جزیره که مساحتش هشت کیلومتر مربع است، پانصد یا ششصد نفر زندانی غیرسیاسی بودند. گرامشی با پنج نفر «سیاسی» دیگر زندگی می‌کرد: دو نماینده سابق سوسیالیست مجلس: جوسپه اسبارالینی^۲ از پروجا^۳ و پائولو کونکا^۴ از ورونا^۵، دو کمونیست از آپروتسی^۶ و رقیب قدیمی خود او در مبارزات داخلی حزب کمونیست، آمادئو بوردیگا. علی‌رغم اختلاف عقیده و خاطره مشاجرات تند و تیز اخیر، باهم بسیار خوب کنار آمدند. ناگزیر بودند کارهای خودشان را انجام دهند، و گرامشی با میل سهم خود را از کار تقبل کرد. نوشته بود: «ناگزیرم نقشم را در مورد کارهای مربوط به خورد و خوراک ایفا کنم، و امروز نوبت من است که پیشخدمت و پادو آشپزخانه باشم: هنوز نمی‌دانم که پاک کردن سیب‌زمینی و عدس و شستن کاهو هم، قبل از بردن آن به سرسفره، کار من است یا نه. در کار مبتدی هستم و مرا همه با کنجکاوی نگاه می‌کنند: بعضی دوستان خوب داوطلب شدند که بجایم کار کنند، ولی محکم ایستادم و گفتم خودم سهم کارم را انجام خواهم داد.»

خواندنی به‌اندازه کافی داشت. به‌این منظور از یکی از دوستان تورینوئی، پیرو اسرافا^۷ که در آن زمان در دانشگاه کالیاری اقتصاد درس می‌داد، کمک خواسته بود. اسرافا پسر یکی از استادان دانشگاه بوکونی^۸ در میلان بود و اعتبار نامحدودی در کتابفروشی اسپرلینگ^۹ و کوفر^۹ در میلان برای گرامشی باز کرد. کتابهایی که او می‌گرفت در مدرسه‌ای هم که زندانیان سیاسی برای خود در اوستیکا تشکیل داده بودند بکار می‌رفت. گرامشی هم استاد بود و هم شاگرد: تاریخ و جغرافی درس می‌داد، و آلمانی درس می‌گرفت. بوردیگا مسؤول درس علمی بود. عصرها ورق بازی می‌کردند (می‌گوید: «هرگز پیش ازین بازی نکرده بودم، ولی بوردیگا به‌من دلگرمی و اطمینان داده است که

1. Ustica 2. Giuseppe Sbaraglini 3. Perugia
4. Paolo Conca 5. Verona 6. Abruzzi 7. Sraffa
8. Bocconi 9. Sperling & Kupfer

دارای شرایط بازیکنی خوب با هدف علمی^{۱۰} هستم». زندانیان سیاسی ناگزیر بودند مخارج خود را از ده لیری که دولت روزانه برایشان مقرر داشته بود پردازند. گرامشی می‌گفت نیاز به کمک ندارد و برای تاتیانا نوشته است: «اکیداً قلعغن می‌کنم که از خود دریغ‌کنی و برای من بفرستی: اگر می‌توانی برای یولیا بفرست که بتحقیق پیش از من نیاز دارد.» اقامت در اوستیکا چندان نامطبوع نبود، ولی زود تمام شد. در ۲۰ ژانویه ۱۹۲۷، پس از چهل و چهار روز اقامت در جزیره، گرامشی به زندان سان ویتوره^{۱۱} در میلان منتقل شد.

می‌خواهم تصویری کلی از این سفر بدهم... آدمی از راه می‌رسد، خسته و مانده، کثیف، با ریش نتراشیده، موی ژولیده، مچهای ناسور از دستبندی که تمام روز بدست داشته است و چشمانی گود افتاده و بهتزده به دلیل کوششی که برای بیدارماندن کرده است. برتشک گاهی که کهنگی و سنش تصورناکردنی است خراب می‌شود، لباسهایش را برتن دارد تا تماس مستقیم با کثافت پیدا نکند، صورت و دستش را با حوله و بقیه بدن را با پتوئی نازک می‌پوشاند که از سرما یخ نزند. بعد باز او را همانطور کثیف و خسته، حرکت می‌دهند تا توقفگاه بعدی، جایی که درست مچهای دست از سرما و فشار آهن و زنجیرهای سنگین، و وزن بار اسبابهای خودش که باید آنها را نیز حمل کند، ناسورتر از پیش شده است.

پس از چنین سفری سان ویتوره چون آسایشگاهی جلوه می‌کند. گرامشی دو روز پس از ورودش، به توسط بازپرس انریکو ماچیس^{۱۲} بازجوئی شد. نگران نبود، به جای آنکه آرامشی برای خود بجوید نامه‌ای به مادرش نوشت تا او را تسلا دهد:

به شکیبائی نیاز است و من خوشبختانه فراوان شکیبائی دارم، خروارها، چندواگون پر، چند خانه پر. (یادتان هست که وقتی کارلو خیلی کوچولو بود و از آب نباتی خیلی خوشش می‌آمد می‌گفت «من صدتا خانه پراز آن می‌خواهم!» خوب، من همانقدر شکیبائی دارم، صدتا خانه، بلکه بیشتر^{۱۳}). اما شما هم به شکیبائی و نیکی نیازمندید. نامه شما، ظاهراً تصویری جز این از ذهنیات شما بدست می‌دهد. نوشته‌اید که احساس پیری می‌کنید، و از این چیزها. خوب، اما مطمئنم که هنوز نیرومند و قوی هستید، علی‌رغم سن و غم و غصه و شوربختیهائی که متحمل شده‌اید.

10. scopone scientifico

11. San Vittore

12. Enrico Macis

13. kentu domos e prus

بازئی با کلمات را که مادرش با آن آشنا بود به یاد وی می آورد: «کورياس» (نام خانوادگی مادرش) و «کوریاتسو»^{۱۴} (به معنی محکم و سفت، چون چرم است):

«کورياس، کوریاتسو! یادتان هست؟ کاملاً مطمئنم که باز همه را با هم خواهیم دید، بچه ها و نوه ها... چرا نه؟ نتیجه ها! و همه دور هم جشن بزرگی خواهیم گرفت، با آن کلوچه های گوشت و پنیر، شیرینی عسلی، شیرمال تخم مرغی و «بچه قندی». فکر می کنید دلیو شیرینی وانیل دار و «بچه قندی» را دوست داشته باشد؟^{۱۵} من فکر می کنم که دارد و چند خانه پر از آنها خواهد خواست. نمی توانید تصور کنید چقدر شبیه بچگی کارلو و ماریو است، مخصوصاً کارلو (جز دماغش، دماغ کارلو در آن سن هنوز خیلی بی شکل بود). بعضی اوقات به یاد همه این چیزها می افتم و دوست دارم حوادث و صحنه های دوران کودکیم را بیاد آورم. می دانم که غم و درد فراوان بود، ولی چاشنی از نشاط و خوشی هم در اطراف همه چیز بود. بعد شما بودید، مادر عزیز، و دستپاگان، که همیشه مشغول به کاری برای ما بود؛ مشکلات را برای ما آسان می کرد، از هر چیزی بهترین استفاده را می کرد. یادتان هست که من چه حقه هایی می زدم تا يك فنجان قهوه تر و تمیز که در آن جو یا آشغالی نظیر آن نباشد، بخورم؟

در ۲۰ فوریه، به خواهرش ترزینا نوشته است:

خیلی نگران حال مادر هستم، ولی نمی دانم چگونه تسلايش دهم و خاطرش را جمع کنم. دلم می خواهد در او این احساس را پدید آورم که حال خوب است، واقعاً هم خوب است؛ اما واضح است که موفق نمی شوم... پهنه ای از احساس و از تفاوت طرز تفکر چون ورطه ای میان ما حائل است. در حالی که وضع حاضر برای من مرحله ای است از مبارزه سیاسی که در گذشته داشته ایم و بعد هم، نه فقط در ایتالیا بلکه در سراسر جهان، خواهیم داشت. برای او مصیبت وحشتناکی است که علت و معلولهای بفرنج آن را درك نمی کند. من دستگیر شدم، همانگونه که ممکن است کسی در جنگ اسیر شود، و خوب می دانستم که امکان دستگیری در میان هست، و امکان بسیار حوادث بدتر نیز هست.

14. corriàzu

۱۵. Kulurzones نوعی کلوچه با گوشت و پنیر؛ Pardulas شیرینی که با پنیر و خمیر و عسل تهیه می شود؛ zippulas شیرینی مرکب از تخم مرغ و آرد و شیر؛ pippias de zucuru نوعی شیرینی (معنی لفظ به لفظ آن «بچه قندی» است)؛ pirichittos : شیرینی با تخم مرغ و وانیل. (م. الف)

در ماه مه تاتیانا به میلان نقل مکان کرد تا به شوهرخواهرش نزدیکتر باشد، ولی طولی نکشید که بیمار شد و ناگزیر مدتی را در درمانگاه گذراند. او تنها فرد خانواده بود که گرامشی می‌توانست به کمکش امید ببندد، و ناخوشی طولانی‌ش گرامشی را افسرده کرد. در این میان پیوندهای دیگر هم گسسته می‌شد.

از ۱۹۲۲ که برادرش ماریو را در وارزه ۱۶ دیده بود، بکلی از او بیخبر بود. ماریو دیگر از نظر سیاسی فعال نبود، یا بتحقیق به اندازه زمانی که دبیر فدراسیون محلی فاشیست‌ها بود فعالیت نداشت. ولی هنوز به همان عقاید پایبند بود. تقریباً در همان زمانی که برادر دیگرش جنارو را فاشیست‌ها در تورینو به باد کتک گرفتند، ماریو هم از طرف کمونیست‌ها مورد حمله قرار گرفت. بعد از کار حزبی دست کشید و خود را وقف کار تجارتش کرد. در ماه مه آنتونیو از او خبری یافت و به مادرش نوشت: «می‌خواهم نشانی دقیق ماریو را داشته باشم، اگرچه ما از ۱۹۲۲ تماسی با هم نداشته‌ایم، ولی شنیده‌ام کاری برای من انجام داده است؛ می‌خواهم نامه‌ای بنویسم و از او تشکر کنم.» بعد نامه‌ای «سراسر دلسوزی» درباره آنتونیو، از طرف آنامافشی‌پاراویچینی، همسر ماریو به گیلارتزا رسید که خانم پپینا فوراً به آنتونیو گزارش داد و آنتونیو به برادرش نوشت و از او خواست به زندان بیاید. ماریو در اواخر اوت به زندان آمد. به نظر آنتونیو رسید که او «سخت ناراحت» بود، ولی به این مطلب، که ممکن بود احساسی بیش نباشد، اهمیت چندانی نداد. در ۲۹ اوت ۱۹۲۷ به تاتیانا نوشت:

ماریو روز پنجشنبه به دیدن من آمد، و مرا از سلامت تو مطمئن ساخت... به من گفت که از تو دعوت کرده است چند روزی را در وارزه با او بگذرانی. چرا این کار را نمی‌کنی؟ گرما حالا تمام شده است، ولی دشت و صحرا هنوز بسیار مطبوع است و ناحیه دریاچه‌های لمباردی ارزش دیدن را دارد. برادرم مرد خوبی است و مطمئنم که در خانه او مثل خانه خودت راحت خواهی بود. تقریباً زنت را نمی‌شناسم: فقط یک بار او را دیده‌ام، سالها پیش، درست وقتی که نزدیک وضع حملش بود؛ و چنین وقتی، زمان بسیار مناسبی برای آشنائی با خانمی نیست.

همان روز به مادرش نوشته است:

ماریو پنجشنبه اینجا آمد و ما ربع ساعتی با هم حرف زدیم. کاملاً خوب است. از کارش صحبت کرد که آن هم این روزها بسیار خوب است. خیال می‌کنم در او نشانه‌هایی از چاقی دیدم، مثل پدر. قبل از آمدن به اینجا به دیدار خواهرزخم در بیمارستان رفته بود و این کار فکر مرا راحت کرد. قول داد که بیدرنک به شما نامه بنویسد و خبر بدهد که من در کمال سلامتیم.

ولی لحن نامه ماریو به گیلارترزا بسیار با این انتظار متفاوت بود و آنتونیو از تأثیر آن نامه وحشتزده شده بود: «نامه کارلو به من طوری است که گوئی هم‌اکنون پایم لب گور است؛ از قصد آمدنش به میلان نوشته و حتی گفته است که تصمیم دارد مادر را بیاورد - زن هفتادساله‌ای که بزحمت از دهکده‌اش قدم بیرون گذاشته - و به عمرش سفری با قطار که مسافتش بیش از چهل کیلومتر باشد، نکرده است. این کار جنون محض است و سخت به من صدمه زده، و خلقم را از دست ماریوتنگ کرده است؛ او می‌توانست با من صریحتر صحبت کند و مادر پیرمان را به این ترتیب بوحشت نیندازد.» نامه را با تلخی چنین تمام می‌کند: «دیگر نمی‌توانم به برادرم ماریو امیدوار باشم.»

پیوندهای دیگری هم بظاهر در حال گسستن بود. بسیار از این احساس که یولیا ممکن است کم‌کم او را فراموش کند دلگیر بود. در ۲۶ فوریه ۱۹۲۷ به خانواده‌اش نوشته است: «حدود یک ماه و نیم است که از یولیا و دو فرزندم خبری ندارم؛ پس نمی‌توانم هیچ خبری از آنان به شما بدهم.» بعد در ۲۰ مارس به تاتیانا نوشت: «بار دیگر چشمم به خط یولیا روشن شد ولی این دختر چه کم می‌نویسد و چه خوب باگفتن جنجالی که بچه‌ها به دورش پیا کرده‌اند، خود را تبرئه می‌کند!» و در ۲۵ آوریل باز به تاتیانا:

نوشته و گفته بودی که نامه‌ای از یولیا می‌رسد؛ بعد باز نوشتی و خبر دادی که نامه دیگری در راه است؛ بعد نامه سومت رسید (نامه‌هایت سخت برای من عزیز است) ولی هیچ‌یک از نامه‌های یولیا نرسیده است. فقط نمی‌توانی تصور کنی که زندگی اینجا، در زندان، چگونه است. نمی‌توانی تصور کنی که چگونه وقتی به کسی گفته شد که چیزی می‌رسد، هر روز در انتظارش است، و نرسیدن آن هر روز برایش ناکامی تازه‌ای است که بر هر ساعت و هر دقیقه هر روزش اثر می‌گذارد.

در اول اوت به مادرش نوشت: «من از یولیا مدت‌هاست بی‌اطلاع؛

سه ماه است هیچ خبری از او و از بچه‌ها ندارم. خواهرزخم هنوز در بیمارستان بستری است.» و شاید به همین سبب بود که در چهارم ژوئیه در نامه‌ای به جوسپه برتی ۱۷ (از همکاران حزبی) نوشت: «یک دوره فشار شدید فکری را می‌گذرانم، و علت آن اوضاع خانوادگیم است.»

تاتیانا در اوایل سپتامبر از بیمارستان بیرون آمد و خیال آنتونیو را راحت کرد. موضوع فقط این نبود که او یادآور یولیا بود. در حقیقت شخصیتی پیشرفته‌تر از یولیا داشت: کمتر از او سربراه و بیشتر از او شاعرمنش و محکمتر از او بود و احساساتی ظریفتر داشت. نیاز شدیدی احساس می‌کرد که نسبت به آنتونیو مادری کند، و از او مانند دایه‌ای پرستاری نماید؛ سخت دوستش داشت. فداکاریهایی که در راه او می‌کرد به جای آنکه خسته‌اش کند پرایش وجدانگیز بود و بوضوح از غریزه‌ای درونی برای شریک شدن در درد دیگران سرچشمه می‌گرفت: در طول ده سال زندان آنتونیو، به هرکاری تن می‌داد تا از رنج او بکاهد و یکی از پرارزشترین یاران او بود. احساس گرامشی نسبت به او از اولین نامه‌ای که از زندان پرایش نوشته است آشکار می‌شود: «تو را، ای عزیزترین کس من، با همه مهرم در آغوش می‌گیرم، زیرا که با در آغوش گرفتن تو تمام کسانی را که از همه برایم عزیزترند در آغوش خود می‌فشارم.» تاتیانا تنها فرد خانواده بود که پیوسته به او نزدیک بود، چون خواهری واقعی. گرامشی به او نوشته است «می‌بینی که حالا به تو، مانند خواهر خودم می‌نویسم، و همیشه تو برای من بیش از خواهر بوده‌ای. بنابراین گاه به گاه تو را رنجانده‌ام؛ ولی مگر نه اینکه همیشه آدمی کسانی را که به او نزدیکترند می‌رنجانند؟ می‌خواهم هرکاری که لازم است بکنی تا حالت خوب شود، و خوب بمانی، تا بتوانی برایم بنویسی و از حال یولیا و بچه‌ها خبرم کنی و با مهرت به من دلگرمی دهی.» در ۳ اکتبر ۱۹۲۷ به مادرش نوشت:

خواهرزخم حالا از بیمارستان بیرون آمده است و خیلی زیاد به دیدن من می‌آید. هنوز دوران نقاهت را می‌گذراند و برای من فداکاریهای بسیار می‌کند. هر روز به زندان می‌آید و مرطب خرت و پرت می‌فرستد؛ میوه،

17. Giuseppe Berti

۱۸. یک بار گفته بود «غالباً گفته‌ام که با وجود خصلتهای متفاوت شخصی، شما خیلی شبیه به یکدیگر هستید. به هر حال، آیا پیاد می‌آورید که در بعد از ظهر روزی در رم با شما شروع به صحبت کردم، به خیال آنکه شما یولیا هستید.»

شکلات، شیر یا پنیر تازه، طفلك، هرچه می‌کنم که برای خاطر من اینقدر به خودش در دسر ندهد و بیشتر به فکر سلامت خود باشد، بیفایده است. حتی گاه از این همه فداکاری که در کمترخواهری یافت می‌شود، احساس شرمندگی می‌کنم.

در آن روزها در انتظار محاکمه بود و در مورد نتیجه آن کمترین توهمی به خود راه نمی‌داد. در انتظار محکومیت شدیدی بود. ولی این فکر او را بیدلیل مضطرب نمی‌ساخت.

مردم هرچه می‌خواهند بگویند یا هرطور که می‌پسندند فکر کنند، روحیه من خیلی عالی است. نه دلم می‌خواهد شهید شوم و نه قهرمان. معتقدم که آدمی متوسط هستم که تصادفاً اعتقاداتی سخت ریشه‌دار دارد و در مقابل هیچ چیز دنیا آنها را فدا نخواهد کرد... در ماههای اولی که اینجا، در میلان، بودم یکی از نگهبانان با ساده‌لوحی از من پرسید: آیا راست است که اگر فقط قبول می‌کردم که تغییر جهت دهم ممکن بود وزیر شوم. خندیدم و گفتم وزارت کمی زیاد است ولی ممکن بود معاونت اداره پست یا اداره کار به من داده شود، زیرا که فقط این قبیل مناصب دولتی به نماینده‌ای از ساردنیا داده می‌شود. نگهبان شانهاش را بالا انداخت و پرسید: پس چرا جهت را تغییر ندادم. وانگشتش را به شقیقه‌اش زد. حرفم را جدی گرفته بود و فکر کرده بود دیوانه‌ام.

بازجوئیهای مقدماتی وقت زیادی می‌گرفت. ثابت شد که تهیه دلایلی برای نسبتهایی که به گرامشی داده بودند کار چندان آسانی نبود؛ بیشتر این نسبتها بر پایه گزارشهای پلیس بود که از حیث اتهام پربار («خرابکار» و «خطرناک از نظر نظم عمومی»، «آشوبگر» و بسیاری از این قبیل.) اما از حیث قراین و دلایل بیثمر بود. همان‌طور که بازجوئی پیش می‌رفت، کوششهایی می‌شد که او را با استفاده از عوامل تحریک‌کننده ۲۰ به دام اندازند.

حکم اصلی جلب او تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۲۷ داشت. در سفر از اوستیکا به میلان در بولونیا توقیفی بود. در زندان آنجا مردی به نام دانتِه رومانسی ۲۱ به او نزدیک شد و مدعی بود که سندیکالیست آنارشویست است، و در شورش آنکونا ۲۲ در ۱۹۲۰ دستگیر شده است

۱۹. يك گزارش ژاندارمها که در نوامبر ۱۹۲۲ او را دارای اسلحه و مواد منفجر شونده یافته‌اند. اما در نوامبر ۱۹۲۲ او به مدت شش ماه در مسکو در آسایشگاه سر برائی بور بود.

و حالا، بعد از گذراندن دوره محکومیتش در زندان پورتولونگونه ۲۲ به آنکونا بازمی‌گردد. ولی بنظر می‌رسید که بیشتر از کسی که این همه سال را در زندان گذرانده باشد از ماجراها مطلع است؛ گرامشی به تله نیفتاد.

پس از اولین بازجوئیه‌ها در سان‌ویتوره (از ۹ فوریه تا ۲۰ مارس) بازپرس ماچیس گزارشش را به «دادگاه ویژه دفاع از کشور» که از اول فوریه آن سال تأسیس شده بود، بهرم فرستاد. گزارش به اندازه کافی خوب نبود. اینجا بود که «دانت‌رومانی» دوباره بر صحنه ظاهر شد. تا آن زمان، نوع زندان گرامشی، بسیار سخت بود: زندان انفرادی، ورزش در تنهایی، بی‌هیچ‌گونه تماس با زندانیان دیگر. در آن زمان همه چیز عوض شد. رومانی اجازه داشت با او تماس بگیرد، حتی ساعتها در سلولش بماند. مرتباً پیشنهاد می‌کرد که برایش نامه و پیام و سفارش به‌خارج ببرد؛ می‌گفت که نهضت کمونیستی در وضع بدی است و گرامشی را تشویق و ترغیب می‌کرد که با ایجاد تماس مجدد با تشکیلات زیرزمینی حزب، کارها را سامانی بخشد.

این حقه ناپخته پلیس هم نگرفت؛ ولی دستگاه پاپوش‌سازی محاکمه به‌کار خود ادامه می‌داد. حکم دیگری در ۲۰ مه صادر شد که در آن گرامشی به‌تحریک مردم، جنگ داخلی و از بین بردن جان و مال دیگران متهم شده بود؛ و یک رشته بازجوئیه‌های مقدماتی دیگر از دوم ژوئن آغاز شد. هنوز ساختن مدرک مشکل بود. در نیمه اول اکتبر کورادو ملانی ۲۴ نامی، در حیاطی که معمولاً گرامشی را برای راه رفتن و ورزش به‌آنجا می‌بردند، ظاهر شد. این مرد مدعی بود که فاسق خواهر زن ماریو جامپائولی ۲۵، دبیر فدراسیون فاشیستی میلان است. ملانی مدعی بود که جامپائولی در پی تعقیب و آزارش است؛ و دلیل این کار این است که سوءقصد به‌جان موسولینی که در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۶ در بولونیا پیش آمد در حقیقت حيله‌ای بوده است. حيله‌ای که جامپائولی آن را تنظیم کرده است. یکی از چریکها به‌هوا شلیک کرده است و جامپائولی خود را بلافاصله روی آنتوتسامبونی جوان انداخته است و سر او را بریده. ملانی می‌گفت که در این باره سند و مدرک دارد و بعلاوه اسناد و مدارکی دارد که ارتباط جامپائولی را با فاحشه‌خانه‌ها و قمارخانه‌ها ثابت می‌کند و بعلاوه اسناد و مدارک

دیگری که نشان می‌دهد بعضی وکلای فاشیست همچنس بازند. اگر این مدارك بچاپ برسد بحران دیگری در رژیم بوجود خواهد آورد که بسیار شدیدتر از بحران ماجسرای ماتتوتی خواهد بود. در نتیجه آرزوی جامپائولی برای از میان برداشتن مالك این اسناد پرباد می‌رفت. کورادو ملانی به گرامشی پیشنهاد کرد که این اسناد و مدارك را در مقابل حقوق ماهانه مداومی از طرف حزب کمونیست در اختیار او بگذارد. این دام نیز، ماهرانه گذاشته شده بود، اما گرامشی حتی برای لحظه‌ای هم وسوسه نشد. پرونده‌اش از اتهامات غریب و عجیبی که پلیس بسیار میل داشت در آن بگنجانند، منزه ماند. ولی دیگر نمی‌شد محاکمه را بیش از این بتعویق انداخت؛ پس از آنکه چند بار به تأخیر افتاد سرانجام تاریخ آن برای ۲۸ مه ۱۹۲۸ در رم تعیین شد.

گرامشی در ۱۱ مه ۱۹۲۸ میلان را به مقصد رم ترك گفت. محاکمه از ۲۸ مه تا ۴ ژوئن ادامه داشت. این درست همان فرصت مفتنی بود که موسولینی دادگاه سیاسی جدیدش را برای آن برپا کرده بود: دادگاه ویژه دفاع از کشور جانشین دادگاههای قضائی متعارف (که گناهشان نشان دادن مقاومتی در مقابل دست‌اندازی فاشیسم به تمام دستگاههای اداری کشور بود) شده بود.

در ابتدا این دادگاه به دعاوی کوچکتر می‌پرداخت، از قبیل اتهام دو کارگر رمی - که بر طبق کیفرخواست - در ملام عام به رئیس دولت توهین کرده بودند: یکی فریاد زده بود: «چشمش کور، حرامزاده کثافت!» و دیگری (پس از شنیدن اینکه باز هم از سوءقصد دیگری جان بدر برده است) گفته بود: «این تخم حرام را هنوز نکشته‌اند!» ولی حالا قضات با بیست و دو نفر از سرسخت‌ترین مخالفان رژیم روبرو بودند، از جمله: آنتونیو گرامشی، اومبرتو تراچینی، مائورو اسکوچیمارو، جووانی روودا و نمایندگان سابق مجلس لویجی آلفونی^۱، ایجینو بورین^۲، انریکو فراری^۳ و اتسیو ریبولدی. نقشه این بود که این محاکمات به صورت نمایشی، و در قالب تمام شکوه و جلال و مقتضیات فاشیستی اجرا شود: دو ردیف از نگهبانان مسلح فاشیست با کلاه‌خودهای سیاه و خنجرهایی به‌حال «نیزه فنک»؛ قضات با لباس تمام رسمی، با تشریفات پیچیده و شوم دادگاههای نظامی^۴! خبرنگاران منچستر گاردین^۵ و پتی پاریزن^۶ و

1. Luigi Alfoni 2. Iginio Borin 3. Enrico Ferrari

۴. رئیس دادگاه سرتیب و قضات پنج سرهنگ از گروهان مسلح فاشیست بودند.

5. Manchester Guardian 6. Petit Parisien

تاس به لژ خبرنگاران راه یافتند. کارلو برادر گرامشی نیز اجازه داشت که حضور پیدا کند، همچنین برادران تراچینی و اسکوچیمارو. بیست و دو متهم در جایگاه مخصوص نشستند، و چنانکه صورت جلسه حکایت می‌کند زیر مراقبت نظامیان، ولی شخصاً آزاد (یعنی بی‌دستبند) بودند. همه توافق کرده بودند که اقرار کنند عضو حزب کمونیست هستند، ولی منکر این شوند که جزو رهبرانند؛ همه به نظر آرام و مسلط بر خود می‌آمدند. آنتونیو گرامشی در جلسه ۳۰ مه اول کسی بود که مورد پرسش قرار گرفت. یکی از وکلای مدافع جوسپه ساردو^۷ جریان را بدین صورت بازگو می‌کند:

رئیس دادگاه: شما متهمید به توطئه در برانگیختن مردم به جنگ داخلی، به توجیه اعمال جنایتکارانه، و ترغیب کینه طبقاتی. در دفاع از خود چه می‌گوئید؟

گرامشی: من مطلبی را که قبلاً به پلیس گفته‌ام تأیید می‌کنم. من با وجود اینکه نماینده مجلس بوده‌ام در حین انجام وظیفه بازداشت‌شده‌ام. من کمونیستم و فعالیت‌های سیاسی خود را، هم به‌عنوان نماینده مجلس و هم به‌عنوان نویسنده وحدت بر همگان روشن کرده‌ام. هرگز به هیچ‌گونه فعالیت مخفیانه دست نزده‌ام، حتی اگر هم می‌خواستم، امکان چنین فعلیتی مطلقاً برایم وجود نداشت. صالحاست که شش مأمور پلیس، هر جا که می‌روم در تعقیب منند، با این وظیفه آشکار که تمام کارهای مرا زیر نظر بگیرند، هم در خانه و هم در خارج خانه. بنابراین هیچ‌گاه تنها گذاشته نشده‌ام، به‌بهانه حفظ جانم، همیشه مراقبت نزدیک بر کارهایم اعمال شده است و این مسأله امروز بهترین دفاع ممکن برای من است. تقاضا دارم که برای تأیید آنچه گفتم رئیس شهربانی و رئیس پلیس تورینو به‌عنوان شاهد احضار شوند. گذشته از این، من مسؤولیتی را که مرتبط به کمونیست بودن من باشد می‌پذیرم.

رئیس دادگاه: در نوشته‌هایی که به‌دست ما افتاده است، بسیار صحبت از جنگ است و از اینکه طبقه زحمتکش قدرت را بدست گیرد. معنی این نوشته‌ها چیست؟

گرامشی: تصور می‌کنم قیصار، همه حکومت‌های دیکتاتوری نظامی سرانجام با جنگ وازگون می‌شوند. وقتی که چنین شود، به‌نظر من، کاملاً روشن است که طبقه زحمتکش باید جانشین طبقه حاکم شود، زمام قدرت را بدست گیرد و بکوشد ملت را از نو بسازد.

بسیار آرام حرف می‌زد و فقط در اواخر از پرسش‌های اعضای دادگاه حوصله‌اش سررفت. از اینکه چند بار دادستان حرف او را

قطع کرد ناراحت شد، رو به قضات کرد و با تندی بسیار گفت: «شما ایتالیا را به ناپودی سوق می‌دهید، و این ما خواهیم بود، ما کمونیستها، که باید آن را نجات دهیم.»

گاهی متهمان دیگر هم حمله متقابل می‌کردند. یکی از موارد اتهام در پرونده فراری، محکومیت او در گذشته به مناسبت اعتصابهای سال ۱۹۱۳ بود. فراری بیدرنگت پرخاش کرد: «آقای رئیس، واقعیت این است که اعمال من در آن مورد موجبات بالاترین تحسین سردبیر به پیش! را فراهم آورد، و همان آقا امروز در رأس حکومت قرار دارد.» ریبولدی (که خود وکیل دعاوی و مسؤول کمیسیون قضائی حزب کمونیست بود) گفت: «من از بیش از سیصد کمونیست دفاع کرده‌ام، که همه آنها از قضات حکم برائت و بیگناهی گرفته‌اند. به چه مناسبت باید امروز به گناه اینکه از آنان دفاع کرده‌ام محکوم شوم؟»

دادستان در جلسه دوم ژوئن صحبت کرد. نطقش مفصل و با لحنی تند بود. با اشاره به مورد گرامشی گفت: «باید از بیست سال پیش مانع فعالیت این مغز می‌شدیم.»

سرانجام، قبل از اینکه هیأت قضات برای صدور رأی به مشاوره بنشینند به متهمان اجازه داده شد که در دفاع از خود سخن گویند. تراچینی از طرف همه صحبت کرد:

تراچینی: هر يك از ما به هنگام دفاع از خود آشکارا نشان داد که موضعش در تشکیلات حزبی ما چه بوده است. هیچ يك از گفته‌های ما، نتوانست به‌طور جدی و مسؤول از طرف شاهد‌های متعدد دستگاه پلیس، - که منبع اطلاعات خود را زیر سرپوش «ماده محرمانه اداری» - یعنی اصل بی‌مسئولیتی اداری می‌پوشاند - مورد تکذیب قرار گیرد. ادعا می‌شود که همه ما از رهبران حزبیم. گیریم چنین باشد، بعد چه؟ رئیس دادگاه: بسیار خوب، این نکته در پرونده منعکس خواهد شد.

تراچینی: متشکرم جناب رئیس، ولی امیدوارم آنچه را هم الآن می‌گویم، در پرونده منعکس کنند. تا آنجا که بیاد دارم خود من هم روزی به داشتن عنوان «وکیل دعاوی» مفتخر شده‌ام، ازین رو بسیار مایلم اطلاعات قضائی خود را نمایش دهم. البته مقصودم اطلاعات قضائی مربوط به قضاوت‌های قدیم نیست که از نظام‌های حکومتی به ما رسیده است، مقصودم اطلاعات قضائی جدید است که به وسیله دادگاه‌هایی مقرر می‌شود که از حقایق جدید اخلاقی و سیاسی ما الهام گرفته‌اند. مدتی زیاد بر داورشی نمی‌گذرد که بر عهده محکمه‌ای بود بسیار والاتر از محکمه کنونی...

رئیس دادگاه: چه؟ چه؟

تراچینی: ... محکمه‌ای که، برخلاف محکمه کنونی، قانونی بود...

رئیس دادگاه: مواظب حرف زدنتان باشید.

تراچینی: حتماً شما هم با من موافقید، جناب رئیس. البته اشاره من به مجلس سناست، در نقش دادگاه عالی قضائی، بالاترین دادگاه، دیوان عالی کشور، که وجود و وظایفش به وسیله قانون اساسی ما تعیین شده است. بسیار خوب، این رأی صادر شده است - دولت آنچه در توان داشت بکار گرفت تا به آگاهی همه مردم برساند - که هیچ رهبر یا گرداننده حزب یا سازمانی مسؤول اعمال اعضا یا پیروان آن حزب یا سازمان نیست، مگر آنکه دلیل قاطعی بر دخالت مستقیم او در عمل مورد بحث در دست باشد. بیشك، آقایان عضو دادگاه، ممکن نیست که نکته را دریابند: البته اشاره من به حکمی است که کمیته تحقیقات دیوان عالی کشور در جریان محاکمه ژنرال لویجی دبونو، که متهم به همدستی در قتل مائوتی بود صادر کرد: حکم برائت؛ چون که منند و مدرکی علیه او وجود نداشت. حالا من از شما می‌پرسم، آیا این قانون در مورد ما هم صادق است؟ دادستان کل در نتیجه گیری خود تلویحاً منکر شد که این قانون در مورد ما صادق باشد. و صریحاً عرض کنم که خود من در مورد نظر این دادگاه هم دچار هیچ گونه تردیدی نیستم. مع هذا، حتی اگر نتیجه از پیش معلوم باشد، حتی اگر احکامی که درباره ما صادر می‌شود توأم با سختگیری فراوان باشد، نمی‌توانم نوعی خوشوقتی را مخفی کنم. از این حرف تعجب نکنید. اگر ما همه این مباحثات را که تاکنون فقط به زبان قضائی بوده است جمع کنیم و آن را به زبان سیاسی ترجمه کنیم، معنی واقعی آن چه خواهد بود؟

رئیس دادگاه: سیاست را وارد نکنید، فقط به مطلب مورد بحث بپردازید. تراچینی: ولی جناب رئیس، باید تقاضا کنم به من اجازه داده شود که کاری را - که شش روز است اجازه نداده‌اند در این محاکمه، که نقطه شروع و دلیل وجودیش مطلقاً در زمینه سیاسی است، بکنیم - حالا بکنم، یعنی از سیاست صحبت کنم. داشتم می‌گفتم که معنی سیاسی نتیجه گیریهای دادستان چیست؟ فقط این که: وجود حزب کمونیست، فی نفسه خطری عظیم و آنی برای دستگاه حکومت فعلی است. و حالا این حکومت قدرتمند و حمایت شده ما، حکومت مطلقه ما که تا دندان مسلح است، با تمام قدرت و امنیتی که دارد، مورد تهدید این حزب کوچک و حقیر و مورد ستم و آزار قرار گرفته است، حزبی که شاهد اعدام یا زندانی شدن بهترین مبارزانش بوده و ناگزیر به داشتن فعالیت پنهانی و سری شده است تا بتواند پیوندش را با توده‌های زحمتکش، که برای آنها زنده است و می‌جنگند حفظ کند! آیا موجب تعجب است که من از صمیم قلب موافقتم را با نتیجه گیری دادستان اعلام کنم؟

رئیس دادگاه: این قبیل حرفها کافی است. آیا حرف دیگری دارید؟ تراچینی: اگر خود را ناگزیر نمی‌دیدم که اشارات دادستان به آینده را دنبال کنم، دیگر عرضی نداشتم. به آن پیش‌بینیهای احساساتی‌ترش کاری ندارم که به آسانی می‌توان ردشان کرد. کاملاً مطمئنم که از محکومیت ما با درد و اندوه استقبال خواهد شد نه با هلهله و شادی. يك بار دیگر،

جناب رئیس، قصد دارم پیش‌بینی سیاسی بکنم: ما را بزودی محکوم خواهید کرد، محکوم به گناه برانگیختن کینه طبقاتی و جنگ داخلی. ولی فردا، کسی نیست که فهرست آرای وحشیانه‌ای را که آماده اعلامند؛ بخواند و این اقدامات را جز به مرحله‌ای از جنگ داخلی و برانگیختن کینه میان طبقات اجتماع تعبیر نکند... (رئیس دادگاه مداخله می‌کند و می‌کوشد نگذارد به حرفش ادامه دهد.)

تراچینی: نباید این حرفها را زد؟ در این صورت، جناب رئیس، اجازه بفرمائید، گفتارم را با لحنی آرام‌تر خاتمه دهم. شما بخوبی آگاهید، آقایان صاحب‌نظر، که جلسه حاضر، بی‌کمترین تردید ارزنده‌ترین و شایسته‌ترین کار برای بزرگداشت هشتمین سالگرد تشکیل حکومت ماست، سالگردی که خود شما آقایان دیروز با توپ در گردن‌ها و با بوق و کرنا در تمام خیابانهای این پایتخت جشن گرفتید... (رئیس دادگاه بالاخره موفق می‌شود که مانع صحبت کردن او بشود.)

همانطور که تراچینی حدس زده بود متهمان به اشد مجازات محکوم شدند: گرامشی به بیست سال و چهار ماه و پنج روز زندان، روودا و اسکوچیمارو نیز به همان اندازه، و تراچینی به بیست و دو سال و نه ماه و پنج روز محکوم گردیدند.

ابتدا گمان می‌رفت که گرامشی را به زندان پورتولونگونه خواهند فرستاد. در ۸ ژوئن ۱۹۲۸ ترزینا نامه‌ای خصوصی از گیلارتزا به موسولینی نوشت و از او تقاضا کرد که اجازه «معاینه‌ای دقیق و پزشکی» از برادرش داده شود و او را به بیمارستان زندان بفرستند تا بتواند از غذا و مراقبتی که جسم نحیفش اقتضا می‌کند برخوردار شود و تنبیهی را که بر او روا داشته‌اند در شرایطی انسانیت‌تر تحمل کند. معاینه پزشکی انجام شد. از گزارشی که در ۶ ژوئیه از دبیرخانه وزارت دادگستری به وزارت کشور فرستاده شده است برمی‌آید که: گرامشی اخیراً دوازده دندانش را از دست داده است و دچار التهاب و چرک لثه‌ها شده است که سبب آن اختلال در پیشاب و خستگی عصبی مفرط بوده است، هرچه بود او را به پورتولونگونه نفرستادند.

به‌جای آن گرامشی به زندانی در توری، شهر کوچکی در سی کیلومتری باری، فرستاده شد. در ۱۹ ژوئیه، پس از سفری دوازده روزه که گرامشی به‌آنجا رسید، نوشته است:

سفر از رم به توری وحشتناک بود. در رم آغاز شده بود و من فکر می‌کردم ناراحتی کبدي است، معلوم شد که مقدمه تبشیدی

است. چنان بیمار بودم که باور کردنی نبود. دو روز و دو شب جهنمی را در بنهونتو^۸ گذراندم: مثل مار به خود می پیچیدم، نه می توانستم آرام بگیرم، نه بایستم، نه بنشینم و نه حتی دراز بکشم. دکتر گفت که نوعی بیماری التهاب پوست است که به آتش آنتونی قدیس معروف است یعنی علاجش فقط در دست اوست، و کاری درباره اش نمی توان کرد.

وقتی رسید، تقریباً بیحال بود. یکی دیگر از زندانیان، جوسپه چرسا^۹ می گوید: «از جوشهائی که بر اثر بینظمی ادرار بر پوستش زده بود عذاب می کشید، دستگاه گوارشش بکلی آشفته شده بود، بزحمت نفس می کشید، و اگر به کسی تکیه نمی کرد، هر بار بیش از یک قدم نمی توانست بردارد.»

گرامشی بیدرنگ از خشونت و نامردمی بودن اداره زندان در توری آگاه شد. یکی دیگر از زندانیان سیاسی، اورلیو فونتانا^{۱۰}، چیزهائی را که گرامشی به مدیر زندان گفته بود بیاد دارد: «من در زمانی که نماینده مجلس بوده و هنوز از جنبه نظری از مصونیت برخوردار بوده ام، بازداشت شده ام. بنابراین باید با من کم و بیش رفتاری شود شبیه به رفتاری که با کاردینالی که تصادفاً بازداشت شده است می شود. ولی می بینم که قصد دارید با من از کارمند صومعه هم بدتر رفتار کنید.» خدمات بهداشتی زندان به توسط دکتر چیسترینو^{۱۱} نامی تأمین می شد که درباره اش نویسنده دیگری به نام دومینیکو تسوکارو بی وحشت از تکذیب یا تعقیب نوشته است:

گرامشی نیاز به درمان پزشکی دارد، و وضع زندگیش باید بسیار بسیار بهتر شود... دکتر چیسترینو کاری به کار او ندارد؛ در حقیقت روزی به او گفته است که به عنوان یک فاشیست خوب چیزی را بیشتر از آن دوست ندارد که او را مرده ببیند. نباید از بیحیائی این ترسوی کثیف و دروغگو متعجب بود... مردم دهکده می گویند وقتی کسی در شب به او نیاز دارد، قبل از آنکه پائین بیاید، از میان پنجره حق معاینه را طی می کند... معمولش این است که می پرسد مشتری میل دارد ویزیت ۵،۰۰۰ لیری بپردازد یا ۱۰،۰۰۰ لیری؟

دیگر کارکنان زندان انسانتر بودند. ولی سلول گرامشی چسبیده به اتاق نگهبانی بود و سر و صدا اغلب مانع خواب او می شد.

8. Benevento

9. Giuseppe Ceresa

10. Aurelio Fontana

11. Dr Cisternino

۲۵

در اوایل فوریه ۱۹۲۹، پس از دو سال و چهار ماه گذراندن در زندان، بالاخره به گرامشی آنچه برای کار کردن در سلول مورد نیازش بود، داده شد.۱. نقشه کارش را چهار ماه پس از بازداشت برای تاتیانا روشن کرده بود.

من زیر همین این اندیشه قرار گرفته‌ام: که باید، برطبق مفهوم نسبتاً بفرنجی کوتاه - که یادم هست زمانی مایه نگرانی شدید پاسکولی ما شده بود - کاری جاویدان^۲ انجام دهم؛ یعنی می‌خواهم کاری مفصل و منظم، برطبق طرحی معین درباره موضوعی که بتواند مرا کاملاً جذب کند و برای زندگی درونی من کانونی و جهتی فراهم سازد، آغاز کنم.

در آن زمان درباره چهار موضوع فکر می‌کرد: (۱) تحقیقی درباره روشنفکران ایتالیا، و زندگیشان، و تقسیم‌بندیشان برحسب تمایلات فرهنگی، و نحوه متفاوت تفکرشان؛ (۲) مطالعه‌ای در زبان‌شناسی تطبیقی؛ (۳) مطالعه‌ای در نمایشنامه‌های پیراندلو و دگرگونی که در ذوق تئاتری مردم ایتالیا پدید آمده و پیراندلو مظهر آن است و به تکوین آن کمک کرده است؛ (۴) رساله‌ای درباره داستانهای دنباله‌دار و ذوق ادبی عامه به صورت کلی.

۱. از نامه‌ای به تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۲۹: «بزودی من آنچه را برای نوشتن لازم است در سلول خود خواهم داشت، و بدین ترتیب بزرگترین بلندپروازی من به‌عنوان زندانی تحقق خواهد پذیرفت.» و در نامه ۹ فوریه: «اکنون که می‌توانم بدرستی یادداشت بردارم می‌خواهم به‌جای «بلعیدن» کتابها یکی پس از دیگری، مطالعه را برطبق نقشه و درباره موضوعهای معینی انجام دهم.»

اما وقتی سرانجام کاغذ و قلم به او داده شد، به این موضوعها یا موضوعی دیگر پرداخت: بلکه بر فور شروع به ترجمه از آلمانی کرد. در نهم فوریه ۱۹۲۹ نوشته است: «فعلاً فقط ترجمه می‌کنم تا دستم گرم شود؛ در ضمن می‌کوشم به افکارم نظمی بدهم.» ولی روز قبل از آن طرحی موقتی از کاری که می‌خواست بکند، بر صفحه اول کتابچه‌ای که ساخت دفترسازی «جوسپه لاترتسا و پسران»^۲ بود (دویست برگه، با جلد سیاه و سرخ مرمری)، نوشت:

دفتر اول (۸ فوریه ۱۹۲۹) - یادداشتها و تفسیرها - موضوعهای اصلی: (۱) نظریه تاریخ و تاریخ‌نگاری؛ (۲) گسترش بورژوازی ایتالیا تا ۱۸۷۰؛ (۳) شکل گروههای روشنفکری ایتالیا: گسترش، گرایش؛ (۴) ادبیات عامه، مانند داستانهای دنباله‌دار و دلایل محبوب ماندنش؛ (۵) کاوالکانتی^۳ - نقش او در ساخت و هنر گمادی الهی؛ (۶) منشأ و توسعه فعالیت کاتولیکی در ایتالیا و اروپا؛ (۷) مفهوم هنر عامه (فولکلور)؛ (۸) تجربیات زندگی در زندان؛ (۹) مسأله جنوب و مشکلات جزایر؛ (۱۰) ملاحظاتی درباره سکنه ایتالیا: ترکیب آن و تأثیر مهاجرت؛ (۱۱) امریکائی‌گرایی و فوردگرایی؛ (۱۲) مسأله زبان در ایتالیا: مانتسونی^۴ و گ. ا. اسکولی^۵؛ (۱۳) «شعور»؛ (۱۴) نقد، مثلاً: نقد تئاتر، انتقاد تاریخی، نقدهائی بر اطلاعات و فرهنگ عمومی (افشا و ابراز)؛ (۱۵) دستور زبان‌نویسان جدید و زبان‌شناسان جدید (این میزگرد، مربع است)؛ مریدان پدربرشانی^۶.

بنابراین از همان ابتدا ذهن گرامشی دست‌کم درباره طرح‌کاری که می‌خواست انجام دهد روشن بود. آن را کمی بعد در نامه‌ای که در ۲۵ مارس ۱۹۲۹ به تاتیانا نوشت، روشنتر کرد: «تصمیم گرفته‌ام که فکرم را بر سه موضوع متمرکز کنم و در آن باره یادداشت بردارم:

3. Giuseppe Laterza & Sons

۴. Guido Cavalcanti (حدود ۱۲۵۵ تا ۱۳۰۰): یکی از شاعران پیشین فلورانس، که در بزرگی مقام با دوست بسیار نزدیکش دانته‌لاف برابری می‌زد. او سلسله جنبان مکتب شاعرانه «سبک نوین» 'stil nuovo' بود. (م. الف)

5. Alessandro Manzoni

۶. گراتسیادیو ایسایا اسکولی Graziaudio Isaia Ascoli (۱۸۲۹ تا ۱۹۰۷): نخستین زبان‌شناس بزرگ نوین ایتالیائی. در ۱۸۶۱ به استادی زبان‌شناسی و زبانهای شرقی در میلان منصوب گردید و برای او این کرسی خاص در دانشگاه بوجود آورده شد. وی تحت تأثیر مانتسونی با زبان ایتالیائی خصومت می‌ورزید. (م. الف)

۷. پدر آنتونیو برشانی بورسا Padre Antonio Bresciani Borsa (۱۷۹۸ تا ۱۸۶۲): یکی از نخستین ناشران مجله تمدن کاتولیکی Civiltà Cattolica و مؤلف یک رشته داستانهای بود که در آن مجله منتشر می‌شد. (م. الف)

نخست) تاریخ ایتالیای قرن نوزدهم با اشاره خاص به تشکیل و تکامل گروههای روشنفکری؛ - دوم) نظریه تاریخ و تاریخ نگاری؛ - سوم) امریکائی گرائی و فوردگرائی.

شرایط کارش دشوار بود. مدیر زندان علاقه بسیار به امور اداری و رد تقاضا و اشکال تراشیهای کوچک داشت، کتاب هم از خارج به طور نامنظم می رسید. یاران زندان او پیاد دارند که مدت های دراز خوب کار می کرد. معمولا بی آنکه بنشینند می نوشت؛ غرق در فکر قدم می زد، بعد وقتی آنچه را می خواست پیدا می کرد، به سوی میزش می رفت روی آن خم می شد و زانویش را روی چهارپایه ای می گذاشت و یادداشت می کرد. بعد از نوشتن راست می شد و راه رفتن را دوباره شروع می کرد. به رغم تجربه ممتد در روزنامه نگاری به هیچ روی سریع و راحت نمی نوشت. ولی بعد از هر دوره فکر آن مختصری را که یادداشت کرده بود بی حذف زواید و یا دستکاری مستقیما به روی کاغذ می آورد.

سالی بعد از سال دیگر با سماجتی بی نظیر بر شرایط نامساعد زندان فایق می آمد و لااقل روزی دو ساعت به این ترتیب کار می کرد. می نوشت و می نوشت؛ با وجود ناممکن بودن مراجعه مرتب به کتابها و اسناد متعددی که برای موضوعهای انتخاب شده مورد نیازش بود؛ با وجود وخیمتر شدن مداوم وضع جسمیش؛ و با وجود افسردگی روحی که به سبب مشکلات، و نامنظم بودن نامه نگاریش با یولیا ایجاد شده بود. برای گرامشی این کار عین زندگی شده بود؛ این خاطرات و یادداشت های کوتاه، و این طرحها و اولین نطفه های اندیشه، این افکار مقدماتی که توسعه و گسترش آنها به بعد محول می شد، این همه راهی بود که او برای ادامه مبارزات انقلابی خود پیش گرفته بود، راهی بود برای پیوند داشتن او با دنیا و فعال بودنش در جامعه بشری.

در پایان کار ۳۲ دفتر از او بجا ماند، که ۲۱ دفتر آن یا از آغاز تا انجام در توری نوشته شده بود، یا در آنجا آغاز گردیده بود: ۲،۸۴۸ صفحه، در حدود ۴،۰۰۰ صفحه به قطع ربعی ماشین شده. اولین تأثیری که این نخستین دست نوشته ها بر هرکسی که به اصل آنها دست می یابد می بخشد سرشت جزء جزء بودن آنهاست. موضوعها همه درهم تنیده و بهم نزدیکند و همیشه فشرده و به صورت یادداشتها، و ملاحظات کوتاه درآمده اند. برای تکمیل یادداشتها خلاصه مقالاتی دیده می شود که قبلا خوانده بوده است؛ یادآوری فکری که کس دیگری در زمانی داشته است؛ اولین طرح صیقل نیافته استدلالی، خطوط اصلی رساله ای، یا ملاحظاتی

در باره نقشی که این رساله محتمل است در مبحث وسیعتری ایفا کند... انبوهی از پیش‌نویسهای مواد خامی که بایستی بعدها سروصورتی پذیرفته یا گسترش یافته باشند. سپس می‌بایست ماهها یا سالها بعد، گرامشی به این نخستین یادداشتها باز می‌گشته و روی آنها کار می‌کرده یا یادداشتهای دیگر به آن می‌افزوده، موضوعهای اولیه را دوباره می‌نوشته یا بسط می‌داده و دسته‌های یادداشتها را بهم متصل می‌ساخته است. در این مرحله دوم این یادداشتها، هرچند هنوز نیاز به کار فراوان و یکدست شدن داشت و هنوز بسیار مانده بوده که بنائی کامل گردد، ولی استوارتر و پرمعناتر شده است. فقط در چند مورد محدود گرامشی به مراحل نهائی رسید و یادداشتها را به شکل نهائی آن نزدیک کرد. بر روی هم همه تکه تکه و منفصل مانده است.

با این حال بی‌تردید این یادداشتها نمایش‌دهنده فکری در مرکز است که تمام این فکرهای قطعه قطعه و منفصل را بهم مرتبط می‌سازد. این فکر در رساله مساله جنوب^۸ او عرضه شده و تا حدی توسعه یافته بود. وی آن رساله را با طرح مساله اتحاد طبقاتی آغاز کرده بود: پرولتاریا، فقط تا حدی که طبقات محروم دیگر، بخصوص طبقه دهقان را جذب کند می‌تواند به پیروزی دست یابد و استواری نظام جدیدش را تضمین کند. اما طبقه دهقان در «انباشته»^۹ ای تاریخی قرار گرفته است که در آن روشنفکران طبقه متوسط نقش اشاعه دهنده جهان‌بینی^{۱۰} بورژوائی را دارند، یعنی مفهومی از زندگی که ساخته و پرداخته روشنفکران بزرگ طبقه حاکم است. پس برای جدا کردن دهقانان از زمینداران، در درون این «انباشته»، لازم است که قشر جدیدی از روشنفکران تشکیل شود که جهان‌بینی بورژوائی را قبول نداشته باشند (مثل گوبتی یا دورسو).

«دفترها»ی گرامشی در اصل ادامه و توسعه همین رساله مربوط به جنوب است. شامل مطالبی است درباره نقش روشنفکران در تاریخ ایتالیا تا زمان تشکیل دولت ملی در ۱۸۷۰؛ انتقادی است بر فلسفه‌هایی که پایه تسلط طبقه بورژوا را تشکیل می‌دهد؛ عقاید خود گرامشی است درباره بنای جهان‌بینی جدید پرولتاریا؛ مفهوم جدیدی است از زندگی

۸. در نامه‌ای به تاتیانا، مورخ ۱۹ مارس ۱۹۲۷: «آیا چیزی را که خیلی سریع و به‌طور سطحی درباره ایتالیای جنوبی و اهمیت بندتو کروچه نوشته‌ام بیاد داری؟ خوب، حالا می‌خواهم بحثی را که در آن طرح‌ریزی کرده بودم به‌طور کاملتر بسط دهم...»

9. Bloc 10. Weltanschauung

که مفایر مفهوم قدیم بورژوائی آن است و باید در ذهن توده‌های محروم جانشین آن شود. چنین است سه شاخه اصلی موضوعیاتی که گرامشی در نوشته‌های زندانش به اجمال و اختصار به آنها پرداخته است؛ تحلیل تاریخی نهضت‌ها و روندهای فرهنگی زمان گذشته؛ انتقادی بر فلسفه کروچه؛ و مبارزه گرامشی با تعریف‌ها یا تغییر شکل‌های اقتصادی و ماشینوار و جبری که در اندیشه مارکسیستی پیدا شده است.

جزئی از ابتکار فکری گرامشی به‌عنوان فردی مارکسیست مفهومی است که از ماهیت حکومت بورژوا (و در حقیقت از همه نظام‌های اجتماعی مستقر پیشین) در این استدلال دارد، بدین معنی که قدرت واقعی نظام حکومتی در خشونت طبقه حاکم یا قدرت با عنف و جبر نهفته نیست، بلکه در این است که کسانی که بر آنان حکومت می‌شود «مفهومی از جهان» را پذیرفته‌اند که متعلق به طبقه حاکم است. فلسفه طبقه حاکم از یک بافت کامل از کارهای پیچیده‌ای که برای قابل فهم عامه شدن آن صورت می‌پذیرد می‌گذرد، تا به صورت «عقل سلیم» آفتابی شود؛ یعنی به صورت فلسفه توده‌هایی که اخلاق و آداب و آئین‌های رفتار مرسوم در جامعه‌ای را می‌پذیرد که در آن زندگی می‌کنند. آنگاه مسأله‌ای که برای گرامشی مطرح می‌شود فهم این مطلب است که اولاً طبقه حاکم چگونه توانسته است همدلی طبقات تابع را از این راه جلب کند؛ و بعد ببیند که این طبقات چگونه خواهند توانست نظام قدیم را برهم زنند و نظام جدیدی بر پایه آزادی جهانی، برپا کنند. اما آنچه گذشت، تجزیه و تحلیلی مجرد از سرمایه‌داری به‌طور عموم یا معنی کلی استثمار نیست، زیرا گرامشی اصولاً با واقعیت بسیار ملموس‌تر ایتالیا و تاریخ ایتالیا درگیر است، و می‌کوشد دریابد که حکومت بورژوائی ایتالیا چگونه تشکیل شده است، و نقش روشنفکران در مراحل مختلف آن چه بوده.

توده مردم چرا نقشی چنین محدود و دست دوم در بیداری ایتالیا در قرن نوزدهم داشتند؟ چرا ماهیت «پیروزی شاهانه» بخود گرفته بود، و به جای آنکه نهضتی از پائین باشد، چیزی از بالا تحمیل شده بود؟ گرامشی جواب می‌دهد: بدان سبب که مردم در آن زمان آگاهی ملی نداشتند. نمی‌توانستند هم‌داشته باشند؛ زیرا که فرهنگ و ادب زمان این آگاهی را به مردم نمی‌داد؛ فرهنگ و ادب ماهیت «ملی-عامیانه» نداشت، هنوز در بند رسوم جهانی بود، رسوم روشنفکرانی که ذهنشان منعکس‌کننده نیازهای دودستگاه رسمی فوق ملی بود، یعنی کلیسا و امپراتوری. و دقیقاً همین نقصان،

همین خلا آگاهی، مردم را با نهضت‌های وحدت‌بخش بیگانه می‌ساخت و به «کاورا» و یاران میانه‌رواش اجازه می‌داد که جهت این نهضت‌ها را به‌آسانی تعیین کنند، و آنها را برطبق نیات خود شکل دهند و در نهایت امر، حکومتی نوین بوجود آورند، آشکارا مایل به‌جانب شکل دیکتاتوری بورژوازی. این اولین لغزش حکومت نوین ایتالیا بود، وریشه اصلی ضعفش و گرایش مداومش به‌سمت ارتجاع. این مطلب را می‌توان به‌بیان دیگری نیز گفت: نهضتی که به‌ایتالیای معاصر منجر شد به‌معنی واقعی انقلابی و دارای روحیه و جهت «ژاکوبینها» نبود.

بعد از وحدت، اولین نظریه‌پرداز بزرگ جهان‌بینی بورژوا - دموکراتیک بندتوکروچه بود. گرامشی براین نکته تکیه می‌کند که کروچه قابلیت آن را داشت که در گسترش تاریخی توجه را به اهمیت عنصر اخلاقی - سیاسی جلب کند؛ بنابراین آرمانگرایی تاریخی‌ش حمله باارزشی بود برتعمای رایج مارکسیسم، که بیشتر ماشینی یا مبتنی بر فلسفه تحققی (پوزیتیویست) بود، یا از فلسفه تکامل تدریجی متأثر می‌شد. به عقیده کروچه آدمی تنها بازیگر اصلی تاریخ بشمار می‌آید؛ فکر او برانگیزنده عمل اوست - عمل قابل لمس «اخلاقی-سیاسی» - و این خود آفرینش تاریخ نوین است. فلسفه کروچه نقش فعال بشر را در فاش کردن حقیقت، در مقابل فلسفه تأثیر عوامل خارجی در رفتار بشر، که فلسفه باب روز بود، علم می‌کرد. در نتیجه می‌بایست در آن، به‌عنوان یکی از سرمشق‌های نوسازی اندیشه مارکسیستی، نگریسته شود، زیرا که اندیشه مارکسیستی می‌کوشد تا خود را از چنگک ابهامات اقتصادگرایی و فلسفه تأثیر عوامل جبری، برهاند.

اما از سوی دیگر باید دید کروچه از کدام «آدمی» صحبت می‌کند؟ از آدمی که از نظر تاریخی مشخص شده است و در واقعیتی بسیار قابل لمس از شرایط عینی، در زمانی معین و در مکانی معین می‌زید؟ نه، فلسفه کروچه با آدمی به‌صورت اعم سروکار دارد؛ با موجودی فلسفی و مابعد طبیعی، نه با موجودی اجتماعی که شخصیت و نحوه تفکرش به توسط روابطش با خود او، و با آدمیان دیگر در جامعه، و با طبیعت،

11. Cavour

۱۲. Jacobin: عضوهای گروهی از جمهوریخواهان فرانسوی که در انقلاب ۱۷۸۹ جنبه افراطی داشتند و به‌سبب گرایشهای تروریستی مشهور بودند. این اسم به مناسبت آن است که این گروه جلسات خود را در دیر ژاکوبینها که فرقه‌ای مذهبی بود تشکیل می‌داد. - م.

معین می‌شود. اندیشهٔ کروچه دربارهٔ روح و مثل است (نام مهمترین اثر او فلسفهٔ روح ۱۳ است)، دربارهٔ جوهر مجرد آدمیان راستین است که درون اوضاع و احوال تکامل اجتماعی حرکت و کار می‌کنند. بنابراین هرچند او آدمی را خالق تاریخ می‌شمارد ولی (در واقع) مرتکب این اشتباه می‌شود که وی را بیکباره از تاریخ بیرون می‌گذارد. تاریخگرا^{۱۳} کروچه سرشت لاهوتی و نظری خود را حفظ می‌کند، حال آنکه فلسفه کرداری ۱۴ (اصطلاحی که گرامشی برای مارکسیسم در «دفترها» یکا می‌برد) متضمن دیدی تاریخی از حقیقت است که در اصل قادر است فکر را از قید این‌گونه اثرات استعلائی آزاد کند.

گرامشی کروچه را به‌عنوان رهبر ملی فرهنگ لیبرال-دموکراتیک تعریف می‌کند. معتقد است که تاریخگرایی کروچه چیزی جز یکی از صورتهای اعتدالگرایی سیاسی نیست؛ تنها صورت درست عمل سیاسی عملی را می‌بیند که مایهٔ «پیشرفت» است؛ تکاملی از جدل (دیالکتیک) تاریخی است که دو قطب آن بترتیب «ابقا» و «ابداع» است. گرامش می‌گوید که این بیان دیگری است از اصلاحگرایی (رفورمیسم). اما این تاریخگرایی میان روان اصلاحگر نظریه‌ای علمی نیست، و مرادف اصلاحگرایی «راستین» نیست؛ فقط تصویری روشنفکرانه از نوعی کاسیاسی است، مسلکی (ایده‌نولوژی) است به‌مخربترین شکل آن. در واقع چرا باید اولین جزء جدل (دیالکتیک)، یعنی «ابقا» - که «برنهاد» است - این یا آن صورت ابقا شده، یا عنصر معینی از تاریخ گذشته باشد، صورت یا عنصر دیگری نباشد؟ گذشته پیچیده است، بافتی است که تا و پودش از مرده و زنده تشکیل شده است و انتخاب نمی‌تواند به‌صورت دلخواه یا با استدلال «از پیش ۱۵»، یعنی از علت به‌معلول، و به‌وسیله یک فرد یا یک نهضت سیاسی، صورت گیرد. اگر انتخاب از این را صورت گیرد (لااقل روی کاغذ) دیگر با تاریخگرایی روبرو نیستیم بلکه با اراده‌ای مطلق، و با تصمیم یک جانبه تمایل خاصی سیاسی سروکار داریم؛ و این نمی‌تواند بنیانی برای علم باشد، بلکه فقط مسلك سیاسی زودگذری است. کروچه می‌خواهد «از پیش» قواعد روش جدلی (دیالکتیک) را املا کند. می‌خواهد خودش تعیین کند که سرانجام، وقتی که برنهاد (گذشته) دستخوش برابرنهاد (ابداع) شود، چه چیز:

3. La Filosofia dello Spirito

۱۴. Praxis، عمل توأم با اندیشه.

5. a priori

عاید ترکیب (سنتز) خواهد شد. بعلاوه، وی خواستار آن است که تمام این روش در درون صورتهای حکومت لیبرال بکار گرفته شود. ولی چگونه می‌توان خواست که نیروهای راستینی که در چنین روشی فعال هستند تلاشهای خود را در داخل حدودی (حدود محافظه‌کارانه حکومت لیبرال) معتدل سازند و دچار روش دلبخواه و مستبدانه نشوند، یا در قالب طرحی که از پیش‌ریخته شده باشد نیفتند.

گرامشی خاطر نشان می‌سازد که در واقعیت تاریخی برابر نهاد ناگزیر است که به‌عنوان رقیب اساسی در مقابل برنهاد بایستد، و به انهدام کامل آن بگراید به‌این منظور که جای آن را بگیرد. ترکیب (سنتز) در حقیقت پیروزی بر این ستیز و از میان بردن آن است، ولی کسی نمی‌تواند «از پیش» بگوید که کدام‌یک از برنهادهای نخستین در این ترکیب (سنتز) ابقا خواهد شد. ممکن نیست که بتوان مانند داوری در مسابقه مشت‌زنی تعداد ضربه‌هایی را که بین برنهاد و برابر نهاد رد و بدل می‌شود برشمرد. تکامل تاریخی را در حکم نوعی ورزش یا بازی، با داور و مقررات خاص آن، بشمار آوردن فقط یکی از راههای باز نویسی تاریخ است بنحوی که مناسب حال شخص باشد. و آنچه این راه خاص مناسب آن است طبعاً منافع طبقه مسلط و حاکم است؛ وقتی که دیکتاتوری بورژوازی دهه‌های بعد از وحدت (حوالی ۱۹۰۰) ناگزیر شد که به‌گروه قدرت بورژوا - دموکراسی تازه‌ای جای پردازد، تاریخ - گرائی اصلاح‌گرایانه و میانه‌رو کروچه ایده‌تولوژی آن شد. کروچه رهبر نهضت‌های فرهنگی بود که برای از نوساختن صورتهای کهن سیاسی به‌عرصه وجود آمد و رهبری او به‌معنی آفریدن فضای فرهنگی نوین و تقدیم جهان‌بینی جدیدی بود به‌کسانی که بر آنان حکومت می‌شد؛ این صورت جدید چیرگی بورژوازی که دموکراتی‌تر بود توانست بیشتر عمل کند به‌دلیل آنکه مفهوم تازه جهان از طرف شهروندان پذیرفته شده بود.

اشارات گرامشی به‌کروچه پی‌درپی می‌آید، به‌دلیل آنکه اولاً گرامشی معتقد بود که تجدید مارکسیسم بدون در نظر گرفتن مفهوم فلسفه کروچه از یکی بودن تاریخ و فلسفه، امکان‌ناپذیر است و ثانیاً نفوذ کروچه، آدمی را ناگزیر می‌کرد که درباره تأثیر کار روشنفکران بزرگ بر زندگی مادی جامعه و حکومت، و درباره معنی چیرگی و اجتماع به‌عنوان شکل درونی و ضروری هر دوره از تاریخ اجتماعی، بیندیشد. در مورد اول نظر گرامشی صریح و روشن است: